



صفحه ۴ ضمیمه نوجوان روزنامه

شماره ۳۵۲

www.qudsonline.ir

پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۹۶ | ۲۲ رجب ۱۴۳۸ | ۲۰ آوریل ۲۰۱۷

جان من ننویس!



محمد عکاف

یک‌زمانی توی هر خانه‌ای یک کتاب کلیات سعدی یا بوستان و گلستان و غزلیاتش روی طاقچه یا در کتابخانه‌های چوبی وجود داشت که بزرگ‌ترها هرشب آن را باز می‌کردند و برای اهل خانه خصوصاً پسر و بچه‌های فامیل می‌خواندند. آن‌زمان با خودم می‌گفتم پدر بزرگم با چه مهارت اعجاب‌انگیزی بوستان و گلستان را می‌خواند؛ بدون حتی یک تپ‌زدن! بعدها فهمیدم که کتاب‌های سعدی کتاب‌های درسی آن دوره بوده و بچه‌هایی که به مکتب‌خانه می‌رفتند، حتماً باید روزی چندبار از کتاب‌های سعدی سرمشق می‌نوشتند و بعد مکتب‌دار از همین کتاب‌ها املا یا به‌قول شما دیکته می‌گفته و خدای‌تکرده اگر کسی املایش پسر از غلط بوده، ترکه و فلک انتظارش را می‌کشیده است.

خیلی به درستی یا غلط‌بودن روش‌های تربیتی آن‌زمان کاری ندارم، اما اینکه یکی از مهم‌ترین منابع فارسی، کتاب درسی آن‌زمان بوده، باعث شده که قدیمی‌ترها هم فارسی را بهتر صحبت کنند و هم نگارش درست و درمان‌تری از ما داشته باشند. نوشته‌های آن‌زمان از حساب‌های دفتری کسب‌وکار گرفته تا نامه‌ها، دستخط‌ها و قباله‌ها و حتی خاطرات روزانه‌شان، تمیز و پاکیزه و بدون غلط املایی و با رعایت قواعد نگارش ادبیات فارسی بوده، اما امروز مشکل حرف‌زدن ما به‌کنار، کافی است ۲ خط بخواهیم بنویسیم، آنجاست که تن سعدی شیرازی در خانه آخرت بدجوری می‌لرزد و می‌گوید: «جان من ننویس!» حالا نمی‌گوییم توی مدارس کتاب‌های بزرگان ادبیات ما مثل سعدی و فردوسی تدریس شود، اما حداقل کاری کنیم که این آثار ارزشمند فراموش نشود.

فردا اول اردیبهشت، روز آغاز نگارش کتاب گلستان است که در کشور ما روز سعدی نام‌گذاری شده است. همان سعدی که بسیاری از ضرب‌المثل‌های فارسی از آثار او گرفته شده و تلاش زیادی برای ساده‌شدن زبان فارسی کرده و شباهت بسیار زیادی بین زبان امروز ما با زبان او وجود دارد و همین کافی است که بفهمیم سعدی چه‌قدر به گردن ما حق دارد.

در حال حاضر تعداد اینج
سگ‌ها در کشور به ۷۳
رسیده است و تا به حال
بیش از ۳۰۰ عملیات موفق
را انجام داده‌اند

درباره سگ‌های زنده‌یاب و
نجات‌گر که در کشور خودمان
آموزش می‌بینند

رکس، جگوار ورفقا

مهرمان

مهرمان



چهار سکانس از پرسپولیسی که قهرمانی لیگ برتر فوتبال را خیلی زودتر از موعود جشن گرفت

پروفسور و بولدوزر قرمزها

در بسته خبری بخوانید

مراقب باشید هنگام درس خواندن به

عضلات و ستون فقراتتان آسیب نرسد

قبولی به قیمت کج و کوله شدن

دستگاهی که فکر را می‌خواند!



در بخش دهد هشت بخوانید

من بند باز ماهی

هستم اما

دل آدم باید

قرص باشه



هر سگ یک اسباب‌بازی

حس بویایی قوی سگ‌ها آن‌ها را از حیوانات دیگر جدا می‌کند؛ مثلاً اگر قرمه‌سبزی را در ظرف‌های مختلف بریزید، به‌خاطر شرایط هر ظرف، بویی که او از قرمه‌سبزی احساس می‌کند هم در هر ظرف با دیگری فرق دارد.

در طول تمام تمرین‌هایی که انجام می‌گیرد، هر سگ یک اسباب‌بازی دارد که باید آن را پیدا کند و درصورت پیدا کردن، توسط مربی‌اش تشویق می‌شود؛ طوری که بعد از مدتی به‌واسطه همین شرطی‌شدن، هر عملیات برای سگ‌های زنده‌یاب حکم بازی‌ای را دارد که باید در آن، اسباب‌بازی‌شان را پیدا کنند. درواقع هر سگ درحال عملیات به‌دنبال اسباب‌بازی‌اش می‌گردد، اما اتفاقی که می‌افتد این است که بوی انسان به بوی اسباب‌بازی غالب می‌شود و سگ فکر می‌کند که اسباب‌بازی‌اش دست آن آدم است، برای همین هم شروع می‌کند به واکنش نشان دادن که یعنی من آن را پیدا کرده‌ام.

سگ‌هایی که افسرده می‌شوند

سگ‌ها اگر عملیاتشان موفق نباشد، افسرده می‌شوند. بعد از حادثه پلاسکو، شایعاتی درمورد آن‌ها گفته شد؛ اینکه می‌گفتند این سگ‌ها چندنفر را پیدا کرده‌اند، خودشان سوخته‌اند و شایعاتی که خیلی در فضای مجازی دست به دست می‌شد. اما همه این شایعات اشتباه بود، جز یکی از آن‌ها؛ آن هم این که این سگ‌ها وقتی عملیاتشان موفق نبود و نتوانستند کاری کنند، دچار افسردگی و سرخوردگی شدند. در تمرینات این سگ‌ها طوری برنامه‌ریزی می‌شود که سه‌بار سگ برنده شود و دوبار مربی‌اش. به همین دلیل شرایطی را ایجاد می‌کنند که سگ دوباره برنده شود و به کارش ادامه دهد.



ملیحه محمودخواه | حادثه پلاسکو را یادتان هست؟ حادثه‌ای که در آن تعدادی از آتش‌نشانان ما زیر آوار ماندند و به شهادت رسیدند؟ اگر شما هم مثل ما در آن‌زمان هر دقیقه پای تلویزیون بودید و ماجرا را پی‌گیری می‌کردید حتماً سگ‌هایی را می‌دیدید که هر از چندگاهی روی و برانه‌ها به جست و جوی اجساد می‌پرداختند. این سگ‌ها پای ثابت امدادگران در حوادث مختلف هستند. این‌ها بی‌خود به سگ‌های امدادی تبدیل نمی‌شوند و برای هر کدام از آن‌ها دو سال وقت صرف می‌شود تا آن‌ها آن چیزی که امروز هستند بشوند. سگ‌های امدادی در بسیاری از حوادث کشور پای ثابت کمک‌ها هستند، البته یک کمک درست و حسابی. آن‌ها می‌گردند و افرادی را که زیر آوار گرفتار شده‌اند را پیدا می‌کنند. در زلزله بم که سال‌های پیش اتفاق افتاد، نیروهای امدادی با کمک شامه این سگ‌ها توانستند ۶۷ نفر آدم را زنده از زیر آوارها پیدا کنند. در آن سال ایران با وجود تنها ۶ قلاده سگ و ۶ مربی، مقام اول سگ‌های زنده‌یاب را در سازمان جهانی IRO به‌دست آورد. اما همین مسئله باعث شد که این سگ‌ها در کشور ما بیشتر آموزش ببینند و روز به روز بر تعداد آن‌ها افزوده شود. در حال حاضر تعداد این سگ‌ها در کشور به ۷۳ سگ رسیده است و تا به حال بیش از ۳۰۰ عملیات موفق را انجام داده‌اند و هنوز هم در منطقه هیچ کشوری نتوانسته است از ما پیشی بگیرد.

مراحل تربیت سگ‌ها



روش‌های متفاوت مربیان

هر مربی روش خودش را برای کار با این سگ‌ها دارد و دو سال سگ را آموزش می‌دهد. درواقع می‌توانیم بگوییم هر مربی با هر حیوان، کدگذاری‌های مخصوص خودش را دارد که هنگام عملیات بین آن‌ها رد و بدل می‌شود. به همین دلیل هر سگ به‌محض پیدا کردن فرد زنده، واکنش متفاوتی از خودش نشان می‌دهد؛ مثلاً بعضی سگ‌ها می‌نشینند، بعضی‌ها پارس می‌کنند، و بعضی‌ها دشمنان را تکان می‌دهند. این‌ها بستگی به این دارد که مربی چه‌چیزی به آن‌ها آموزش داده باشد. اما جالب اینجاست که با پیدا شدن هر فردی، سگ اجازه ندارد به آن نقطه و یا آن مصدوم دست بزند؛ زیرا در این صورت با تنبیه مربی‌اش روبه‌رو می‌شود. بسته به نوع آموزش سگ، رفتار او نیز متفاوت است و باید مربی‌اش را با علامت به محل پیدا شدن فرد مصدوم برساند.

سگ‌های ایل بختیاری بهترین نژاد

اگر کمی در برنامه‌هایی که سگ‌های امدادی شرکت می‌کنند دقت کنید، می‌بینید که این سگ‌ها بیشتر نژاد «ژرمن شپرد» هستند و برای آن‌ها پول زیادی هم پرداخت می‌شود. این درحالی است که کارشناسان امدادی می‌گویند سگ‌های ایل بختیاری جزء بهترین نژاد سگ‌ها هستند و به‌جای این سگ‌ها می‌توانند به آن‌ها آموزش بدهند و از آن‌ها استفاده کنند.



نامگذاری متفاوت سگ‌های نجات‌گر

جالبی ماجرا این است که این سگ‌ها در داخل کشور خودمان آموزش می‌بینند و این‌طور نیست که حاضر و آماده از کشور دیگر وارد ایران شوند. وقتی این سگ‌ها فقط دوماهه هستند، مربی‌ها خودشان آن‌ها را انتخاب می‌کنند و از همان زمان هم آموزش را زیرنظر همان مربی شروع می‌کنند. در واقع می‌توانیم بگوییم که موفقیت این سگ‌ها نیز به رابطه خوبی که آن‌ها با مربیان‌شان برقرار می‌کنند برمی‌گردد. هر سگی یک اسم دارد و اگر سر تمرین این سگ‌ها بروید، می‌توانید با نام هر کدام‌شان آشنا شوید؛ از «الکس» و «موسیو» گرفته تا «رکس» و «گورا».

اسم‌گذاری برای هر سگ هم قواعد و قوانین خاص خودش را دارد. به‌خاطر مسایل فرهنگی، اسامی سگ‌ها را فارسی نمی‌گذارند و باید به این توجه کنند که نام سگ‌ها حتماً دو بخش یا بیشتر باشد و از حروف صدادار هم تشکیل شود. این‌طور سگ‌ها به نام خودشان حساس می‌شوند.

عمر کوتاه سگ‌های زنده‌یاب

فکر نکنید که استرس و ناراحتی فقط برای انسان‌هاست. سگ‌های زنده‌یاب و امدادی هم استرس می‌گیرند و همین استرس‌ها هم باعث می‌شود خیلی زودتر از سگ‌های دیگر بمیرند. این سگ‌ها به‌خاطر فعالیت‌های امدادی که باید انجام دهند، غذایشان مثل سگ‌های دیگر استخوان نیست و چون برای تأمین ویتامین‌های مورد نیازشان باید غذای خمیری بخورند، این هم عاملی می‌شود که اندازه سگ‌های دیگر عمر نکنند. درواقع استرس و نوع تغذیه با هم باعث عمر کوتاه‌شان می‌شود. اما درعوض آن‌ها عمر مفیدتری نسبت به بقیه سگ‌ها دارند.

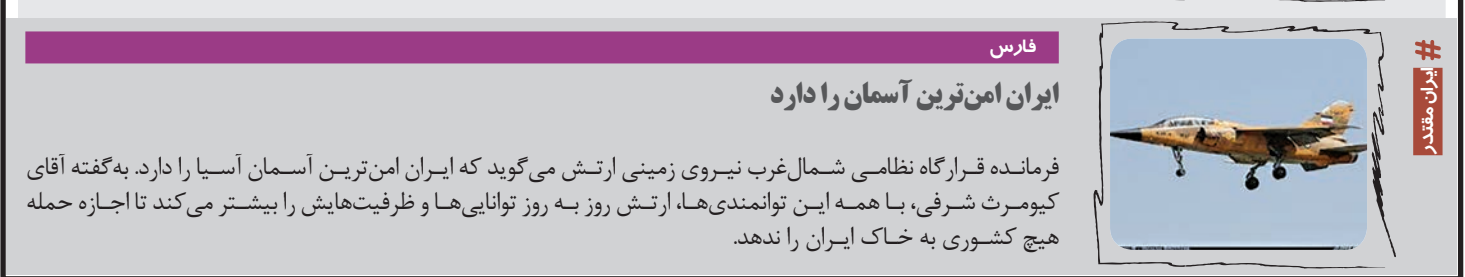
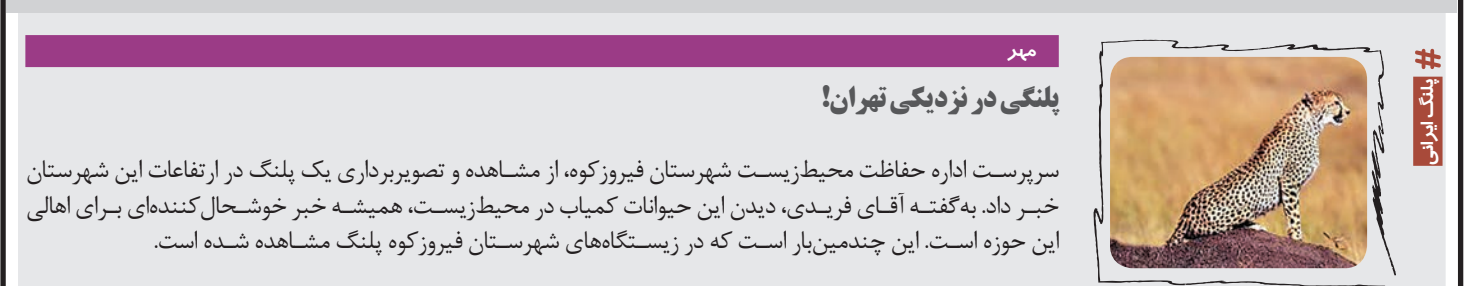
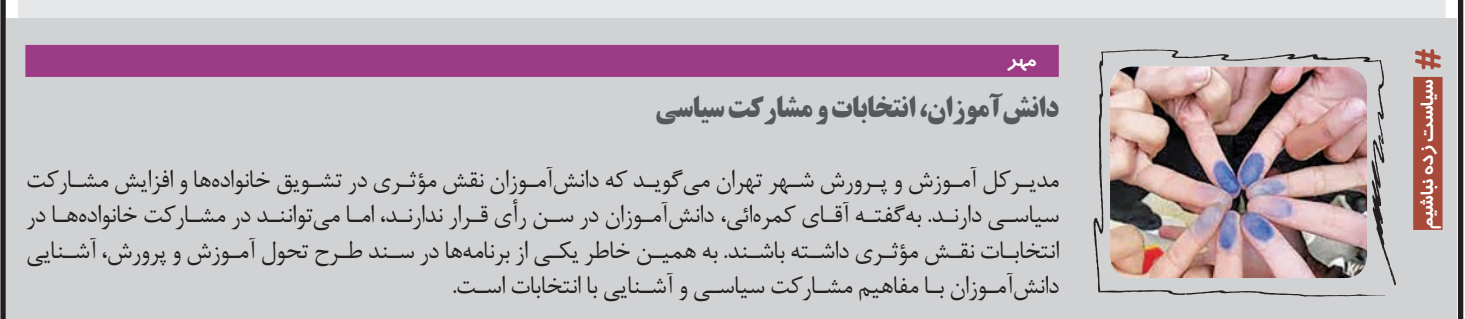
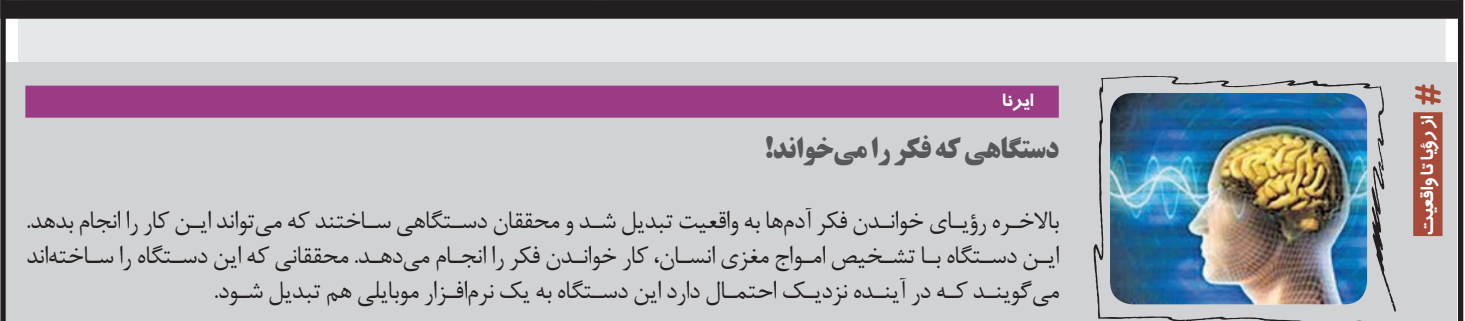


توفان آغاز می شود



شروع نا امید کننده

براکو و پرسپولیس تابستان ۱۳۹۴ را بسیار داغ پشت سر گذاشتند. خازنده، صادقان، علی‌عسگری، رضا نوروزی و میثم حسینی از خروجی‌های مطرح باشگاه بودند و بنگستون، رضاییان، احمدزاده، مارچ، مسلمان، انصاری و کامیابی‌نیا از خریدهای مطرح آقای ورفوسور. بوی تغییر و تحول به منام می‌رسد. شواهد نشان می‌دهد که ورفوسور می‌خواهد تیم را بکوبد و نو بازسازی کند. شروع فصل اما پرسپولیس همچنان شبیه همان تیم همیشگی چندسال اخیر خودمان بود تا هواداران دلشان بریزد که مبادا قرار نیست پایان این داستان خوش باشد! بازی به بازی، لحظه به لحظه، ثانیه به ثانیه، قطار پرسپولیس خیال صعود نداشت. انگار زمین دهان باز کرده بود و می‌خواست پرسپولیس را به سقوط ابدی هدایت کند. انگار قرار بر این بود که مقصد نهایی پرسپولیس جهنم باشد. پرسپولیس در زعر مصایب بود. بسیاری از پیشکسوتان و هواداران رأی به اخراج براکو دادند و طاق زجر کشیدن تیم محبوبشان را نداشتند، اما اکثریت آن‌های بود که می‌پاستاندن و تشویق می‌کردند و امید می‌دادند. اتفاق خوب اما اینکه می‌دانند پرسپولیس نیز جزو همین اکثریت بود. پرسپولیس شهر به شهر و ورزشگاه به ورزشگاه

REZA
GHOCHAN NEJAD

فصل ۹۶-۱۳۹۵ از همان تابستانش جذاب بود. برانکو مهره‌های دلخواه را جذب کرد؛ پیرانوند، امیری، حسینی و ماهینی، مطرح‌ترین بازیکنان مورد علاقه برانکو بودند، و مکانی، نورمحمدی، حاتمی، کفشگری و بنگر از معروف‌ترین خروجی‌های تیم. اما حاشیه پیش از آن زمان که فکرش را بکنید، خود را به پرسپولیس رساند.

چهار سکانس از پرسپولیس که قهرمانی لیگ برتر فوتبال را خیلی زودتر از موعود جشن گرفت

پروفسور و بولدوزر قرمزها

خبر کوتاه بود، پرسپولیس قهرمان شد، اما قابل پیش‌بینی بود، بسیار قابل پیش‌بینی بود. برای پرسپولیس که همیشه به حماسه‌سرایی عادت دارد، عادت دارد که تائیه‌های آخر جام بگیرد، عادت دارد که هفته‌های آخر شکست بخورد ولی از آن نشینند، عادت دارد که در لحظه‌های غیرقابل پیش‌بینی معجزه کند، برای پرسپولیس که تماشاگرانش را به اشک‌ریختن عادت داده است، حال چه اشک غم، چه اشک شوق. پرسپولیس قهرمان لیگ برتر امسال شد، زودتر از آن چیزی که فکرش را بکنید، قهرمانی‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که به ناحق نصیب قرمزها شده است، قهرمانی‌ای که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را متعلق به تیم دیگری بداند.



دربی تاریخی

محکمی باشد بر تمام آرزوهای قرمزها. همه‌چیز به هفته آخر رسید. پرسپولیس با راه‌آهن در تهران، استقلال با صبا در قم و استقلال خوزستان در اهواز با ذوب‌آهن، سرنوشت پرسپولیس و استقلال مشخص می‌شد. نه استقلال قهرمان شود، نه استقلال خوزستان خوزستان لفزیدند که استقلال قهرمان شود، بلکه ویسی و شاگردان گمنامش معجزه کردند و ایران آبی شد، پررنگ‌ترین آبی ممکن، آبی و خروشان، همچون اروند. حماسه برانکو زیر پایکوبی جنوبی‌ها گم شد. او حسرت به دل فصل را به پایان رساند.



۲۷ فروردین ۱۳۹۵، پرسپولیس در آزادی زیر باران استقلال را با چهار گل تسلیم کرد. ناگفته نماند که شیرینی این ۴ گل هم به‌تنهایی برای جشن و پایکوبی تمام فصل کافی بود. جایی که مسلمان و طارمی با گل چهارم، دستشان را به نشانه عدد ۴ به دوربین‌ها نشان دادند تا دل هواداران سرخ خنک شود. حالا فاصله دستان هانی تا جام چند وجب ناقابل بود، اما همین چند وجب، چند هفته بعد در آزادی کار خودش را کرد. مهاجمان پرسپولیس برای اولین بار در فصل موفق به گلزنی نشدند تا علیرضا منصوریان شانس این را داشته باشد تا پیش از آن که سرمربی استقلال شود، با نفتی‌ها سد



تحقق یک رؤیا

انتظار آغاز شد، پرسپولیس بار دیگر با بی‌رحمی مضاعف شهر به شهر می‌گشت و آتش‌بازی می‌کرد. هیچ‌چیز مانع توقف سرخپوشان نبود، حتی هجرت سربازان دوست‌داشتنی‌اش به اردوگاه دشمن. سروش رفیعی، سامان نریمان جهان و شهاب کریمی به پرسپولیس اضافه شدند و تیم قدرتمندتر از همیشه شد. شکست ناپاورانه در دربی ۸۴، ناکامی نصفه و نیمه در آسیا و بحران بی‌پولی نیز مانع توقف آنان نشد، تا آن‌ها سه هفته مانده به پایان لیگ قهرمان شوند. برای پرسپولیس که همیشه به حماسه‌سرایی عادت دارد، عادت دارد که تائیه‌های آخر جام بگیرد، عادت دارد که هفته‌های آخر شکست بخورد، عادت دارد که در لحظه‌های غیرقابل پیش‌بینی معجزه کند. برای پرسپولیس که تماشاگرانش را به اشک‌ریختن عادت داده است؛ حال چه اشک غم، چه اشک شوق. این قهرمانی زود هنگام عجیب است و این یعنی پرسپولیس دیگر یک تیم حماسه‌سرای ایرانی نیست. آن‌ها به معیارهایی رسیده‌اند که اثری از احساس و حماسه در آن دیده نمی‌شود؛ یک مدیریت منطقی، یک تیم منطقی، یک بازی منطقی و از همه مهم‌تر یک پرسور منطقی.

فصل ۹۶-۱۳۹۵ از همان تابستانش جذاب بود. برانکو مهره‌های دلخواه را جذب کرد؛ پیرانوند، امیری، حسینی و ماهینی، مطرح‌ترین بازیکنان موردعلاقه برانکو بودند، و مکانی، نورمحمدی، حاتمی، کفشگری و بنگر از معروف‌ترین خروجی‌های تیم. اما حاشیه پیش از آن زمان که فکرش را بکنید، خود را به پرسپولیس رساند. در آستانه شروع لیگ و درحالی که پرسپولیس تیم خود را تکمیل‌شده می‌دید، ستاره‌ها عزم خود را برای لژیونر شدن جزم کردند. مهدی طارمی و رامین رضاییان در کمال ناپاوری، درحالی که محبوبیت خود را در میان هواداران پرسپولیس ریزریز می‌کردند، به ترکیه رفتند و با باشگاه «ریزه اسپور» به توافق رسیدند، اما شگفتانه‌ها به همینجا ختم نشد و این دو در کمال ناپاوری لباس ریزه را در آوردند و پیراهن سرخ بر تن کردند. از همین ابتدای فصل معلوم بود که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است که حماسه قرمزها را باشکوه‌تر از گذشته جلوه دهد. همه‌چیز آماده شروع کار بولدوزر قرمزها بود. فصل مطابق



ت و ناامیدی را به سرخ‌ترین شکل خود به نمایش شست. مثل همیشه اولتیماتوم رسانه‌ها خیلی زودتر از حرف‌ها اتفاق می‌افتاد. به آقای مربی رسید. همان روزها بود که کاروان به اهواز رسید تا همه‌چیز از اهواز شروع شود. پرسپولیس، هفته پنجم را با نتیجه ۰ بر ۰ شکست داد و آنجا بود که بارقه‌های امید نمایان شد. اما لحظه‌ای بود اما کوتاه. پرسپولیس می‌تاخت و نابود می‌کرد. حالا نوبت بود. آن‌ها کل ایران را داشتند می‌نوردیدند، حالا هیچ‌چیز و هیچ‌کس توان نکردن ارتش برانکو را نداشت، حتی پرواز فرمانده نوروزی نیز خالی در پرسپولیس ایجاد نکرد، بلکه آن‌ها را مصمم‌تر کرد که فوتبال کل ایران کنند و آخرین فتحشان قطعه سنگی سرخ در کیورچال باشد، وقتی که روی آن می‌گذارند. کشنده، کشنده و بی‌رحم، بهترین تعریف از حال پرسپولیس برانکو بود؛ تیمی که در کنار بازی زیبا، نتیجه‌گرایی را هم یاد گرفته بود.



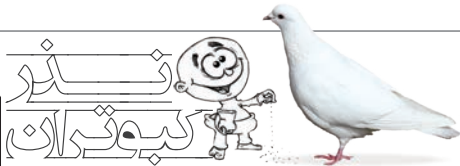
فا کسی نداند که واقعاً داستان این کینه عمیق از کجا شروع شد، از کل کل‌های ساده سر تمرین، از پاس ندادن‌های حین مسابقه، از یک حسادت ساده به محبوبیت طرف مقابل، از عدم دعوت به تیم ملی، یا هر چیز دیگر. ولی چیزی که مشخص است این است که حالا ن دایی و کریمی چیزی فراتر از یک سوء تفاهم است. این هفته بار دیگر دو علی بزرگ فوتبال ایران از خجالت هم در آمدند تا دوباره کلیشه‌وار بگویم که دو پادشاه در یک اقلیم نگنجند. بگذارید واقع بین باشیم؛ ماجرا اصلاً بازیکنان اوکراینی، نوراللهی و عالی‌شاه نیستند، می‌اگر هم این‌ها باشند، تنها یک بهانه ساده برای طرح یک دعوی قدیمی بین دو اسطوره پیشکسوت است؛ دعوی که طبع معمول چندسال اخیر با جملات داغ علی آقای کریمی داغ تر شد و همان ادعاهای همیشگی به‌علاوه یک درخواست مناظره تلویزیونی به سبک سیاستمداران امروزی مطرح شد؛ مناظره‌ای که بر فرض محال به تحقق پیوستنش، دقیقاً معلوم نیست که قرار است چه حرفی در آن زده شود. یعنی چه موضوع بااهمیتی بین دو ابرستاره تاریخ فوتبال ایران می‌تواند جالش برانگیز باشد؟ علی کریمی می‌خواهد ادعا کند که ۵۰ درصد از گل‌هایی که با لباس ملی زده‌ای و سال‌ها ناتش را خورده‌ای با پاس‌های طلایی من به‌نمر رسیده است؟ خب که چی؟ دایی می‌خواهد تنبلی شناخته‌شده کریمی را به یادش بیاورد و بگوید بازی در بایرن مونیخ هم از سرت زیادی بود؟ کریمی فیلم تنوی سر توپ‌هایش به ستارگان آلمانی را بخش کند؟ یا از دایی بخواهد که تعداد دریل‌خورده‌اش در تیمش را مشخص کند؟ دایی کمی از قدرت تمام‌کنندگی‌اش بگوید و جشن قهرمانی لیگ قهرمانان اروپا را باز بخش کند؟ خب که چی؟ بیاییم واقع بین باشیم تا اعتراف کنیم که جنگ دو علی بزرگ فوتبال ما هیچ انتهایی ندارد. جنگ آن‌ها چیزی فراتر از یک دسته‌گل یا یک مهمانی ساده و روبرویی‌های فرمایشی است. پس فعلی بی‌خیال شوید و کمی به دعوایشان بی‌محلی کنید.

ALI DAEI vs ALI KARIMI



ZLATAN IBRAHIMOVIC

ته پس از بیان این‌که گفت: «حس پنجامین باتن بدون را دارم؛ من پیر زاده شدم و جوان خواهم مرد»، «زلاتان ابراهیموویچ» به نیمکت «منچستر یونایتد» تبعید شد و «ژوزه مورینیو» دلیش را این‌گونه شرح داد: «او خسته بود، بسیار خسته». هوادارانی که وارد ورد شدند، بدون شک نگران این شدند که بدون مرد ۱۷ گله خود در لیگ برتر، چه کار باید بکنند. آن‌ها نیازی به نگرانی نداشتند. غیبت ابراهیموویچ به منچستر یونایتد اجازه داد تا به شکلی کاملاً متفاوت نسبت به زمانی که مهاجم هدف بزرگشان در زمین ت، حمله کنند. رشفورد که به نوک خط حمله آمده بود، شادابی نادری را به ترکیب منچستر بخشید که در فصل جاری کمتر آن را دیده بودیم؛ فصلی که در آن جوانان انگلیسی نتوانستند خودی نشان دهند. نتیجه‌اش را هم که همه دیدند؛ یک پیروزی دلچسب و قاطعانه برابر جلیسی صدرنشین. حالا آن‌ها بعد از ماه‌ها، بار دیگر حس غرور و باور تیمی را به یاد می‌آورند. اما آن طرف در یک نبرد تاکتیکی میان مربیان بزرگ لیگ برتر، آنتونیو کونته می‌دانست که به جد چلیسی باخته است. اما کار او با یک‌سری مشکلات در ترکیب اصلی چلیسی طی ساعت‌های منتهی به بازی دشوار تر هم شد. نخستین غیبت در اوایل روز هنگامی که باشگاه چلیسی تأیید کرد که «نیبو کور-توا» قادر به بازی کردن نیست، رقم خورد. چیزی که باشگاه آن را فاش نکرد این بود که دروازه‌بان شماره یکشان طی شرکت در یک تبلیغ برای NBA از ناحیه معج با مصدوم شد. خب همین بهانه برای نمایش ملال آور آبی‌ها کافی بود؛ قطعاً نه! اصلاً مهم نیست که چلیسی شاید با همین باخت هم قهرمان لیگ امسال جزیره باشد، مهم این است که هواداران این تیم نگران قدرت جنگندگی و روحیه‌ای هستند که تیم آن‌ها را متفاوت از دیگران می‌کرد؛ حسی که در بازی با منچستر خبری از آن نبود.



ای کاش غزل قصیده می‌شد
سیب غزلم رسیده می‌شد
با نام رضا (ع) سیاهه دل
با معجزه‌های سپیده می‌شد

آهوی اسیر اشک‌هایم
از کنج نظر رهیده می‌شد
با اینکه کشان کشان به سویت
پیشانی ما کشیده می‌شد

برترین تصاویر حیات وحش (۳)

منتخبی از برترین عکس‌های حیات وحش که در هفته‌های گذشته در نقاط مختلف جهان گرفته شده است.



نمایشگاه

هدیه‌های هشتاپیه‌ها

دوست نوجوان من! بدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشت به‌سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به همداد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم. پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



باید دلش قرص لطف و حکم خدا باشد... بعد نبات نسبتاً بزرگی را با کف دستش خورد می‌کند و زیر لب ذکر می‌گوید که نمی‌دانم چیست. همه‌جا حرف از پس لرزه‌هاست. بابا می‌گوید: زمین بیشتر انرژی‌اش را با همان زلزله اول آزاد کرده است. مامان می‌ترسد، ولی سعی می‌کند به روی خودش نیاورد. عزیزجون بی‌اعتنا به اخبار، یک گوشه با خواهر کوچکم بازی می‌کند... دومینو - خودم هفته پیش از فروشگاه کانون برایش خریدم. سازه‌ها را کنارهم می‌چینند و یک‌هو خواهرم با یک حرکت دست، همه‌شان را خراب می‌کند. زمین به‌نظم هر لحظه درحال لرزیدن است. بابا می‌گوید: زمین بیشتر انرژی‌اش را آزاد کرده است. مامان می‌گوید: خاله ناهید توی تلگرام پیام داده امشب توی ماشین می‌خوابند. من به رنگ‌های پریده مردم شهرم فکر می‌کنم... به خانه‌هایی که در مرکز زلزله دیگر وجود ندارند. به خراش دست‌وبای مجروحان و به رنگ پریده شهر...

ما زود می‌خواهیم. بابا سیم وای‌فای را قطع می‌کند و تلویزیون را بعد از شنیدن گزارش شبکه استانی خاموش می‌کند. مردی از استاد بحران به ما دلگرمی می‌دهد که امشب هیچ اتفاقی نمی‌افتد. مامان خواهرم را در آغوش گرفته و زیرلب فکر کتم آیه‌الکرسی می‌خواند. عزیز وضوی آخر شبش را گرفته و زیرلب می‌گوید: دل آدم باید قرص باشد. بقیه‌ش دیگه با خداست... می‌روم توی تختم و سعی می‌کنم به هیچ چیز فکر نکنم. زیرلب تکرار می‌کنم: دل آدم باید قرص باشد... دل آدم باید قرص باشد... دل آدم باید قرص باشد... دل آدم باید قرص باشد... و نمی‌دانم بعد از چند دقیقه چشم‌هایم روی هم می‌افتد و به خواب می‌روم. صبح فردا بیدار می‌شوم. توی اتاقم هستم و هیچ زمین لرزه‌ای دیوارهای خانه‌مان را خراب نکرده است. توی دلم خوشحالم و حس می‌کنم به‌قول عزیز «آدم باید اسکلت و ایمنی قلبش... استحکام آجرهای دلش محکم باشند...» در زندگی ممکن است گاهی برای آدم اتفاق‌هایی بیفتد که دلش بلرزد. باید این‌طور وقت‌ها ساختمان دل آدم محکم باشد و مثل دومینو دیوارها و طاق و سقف خانه دل آدم روی هم آوار نشود. صبحانام را که می‌خورم، چشمم می‌افتد به کوله‌پشتی‌ام کنار میبل. باید رنگ بزنم به کانون و کتاب‌هایم را تمدید کنم. می‌روم سمت تلفن... مامان می‌گوید به‌خاطر پس لرزه‌ها همه‌جا تعطیل است. من می‌خندم و بلند می‌گویم: به قول عزیز... دل آدم باید قرص باشد...

هاتیه سلامی‌راد. مربی ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. مشهد

نیاید می‌ترسیدم. بندبازها که از یک تکان ساده چندیشتری نباید رنگشان بی‌رد. اما آن‌روز من هم ترسیدم. زمین زیر پایم، زمین محکم همیشگی نبود. تکان می‌خورد و تکان می‌داد. قلبم را... کلاس درس را... و همه شهر را... فرار احقانه بود. حتی مبتدی‌ترین بندبازها هم می‌دانند که فرار از تکان‌های سطح زیرپا کار احمقانه‌ای است. اما فکرم کار نمی‌کند. قلبم تند می‌تپد و دلم شور می‌زند. با صدای معلم که بلند فریاد می‌زند: بروید زیر میز؛ به خودم می‌آیم. دستم را می‌گیرم کنار سر و گوش‌هایم، و پناه می‌گیرم زیر میز. چشم‌هایم بسته است و قلبم تندتند در سینم می‌تپد. درست مثل زمین زیرپایم که دل می‌زند و می‌لرزد. زود تعطیلان کرده‌اند. باید می‌رفتم کانون و کتاب‌های امانتی را پس می‌دادم. اما دلم شور می‌زند. نگران مامان هستم. یعنی خواهر کوچکم هم توی مهد کودک همان‌قدر که من ترسیدم، ترسیده؟ بابا حتماً مثل همیشه محکم و قوی بوده، اما عزیزجون چی؟ این‌وقت روز همیشه تنهای تنهاست. با تکان‌های دیوار و زمین و گلدان‌ها... با تکان قاب عکس آقاچون روی تاقچه چه کار کرده است؟

توی اتوبوس به‌نظم رنگ همه مسافران پریده است. خیلی‌ها از زلزله می‌گویند، از مرکزش، از تعداد خانه‌های ویران‌شده، از مجروحان و چند نفر که زیر آوار مانده‌اند. اتوبوس ترمز بدی می‌زند، قلبم دوباره تند می‌زند و با اینکه گمان می‌کنم بندباز ماهری هستم، تعادلم به‌هم می‌خورد... ولو می‌شوم روی مسافر کنار دستی‌ام و او را هل می‌دهم و او مسافر کنار دستی‌اش را و دیگری دیگری را... درست مثل بازی دومینو که هفته پیش توی کانون دیدمش؛ همین که یکی کج می‌شود و می‌افتد، بقیه سازه‌ها هم محکوم می‌شوند به افتادن، مثل وقتی که زلزله می‌آید و یک دیوار محکم نیست و فرو می‌ریزد... دلم شور می‌زند و با اینکه خودم را در آینه ندیده‌ام حس می‌کنم رنگم به‌شدت پریده است... رسیدم خانه. کوله‌پشتی‌ام را پرت می‌کنم گوشه اتاق کنار میبل. مامان گل‌گاوزبان دم کرده است. بعد از زلزله با یک تاسی، اول رفته مهد کودک و خواهرم را برداشته و بعد عزیزجون را. بابا تلفن کرده و گفته حالش خوب است و امروز زودتر از همیشه به خانه می‌آید. عزیزجون توی گل‌گاوزبانم لیموی تازه را می‌چکاند و می‌گوید: «دل آدم باید محکم باشد... والا به زمین و آسمون که اعتباری نیست نه... یک‌روز از آسمون سیل می‌آید... یک‌روز زمین زیرپای می‌لرزد... آدم



من بندباز ماهری هستم اما

دل آدم باید قرص باشد



نیاید می‌ترسیدم. بندبازها که از یک تکان ساده چندیشتری نباید رنگشان بی‌رد. اما آن‌روز من هم ترسیدم. زمین زیر پایم، زمین محکم همیشگی نبود. تکان می‌خورد و تکان می‌داد. قلبم را... کلاس درس را... و همه شهر را... فرار احقانه بود. حتی مبتدی‌ترین بندبازها هم می‌دانند که فرار از تکان‌های سطح زیرپا کار احمقانه‌ای است.

قوانین ناویاب:

۱. یک اقیانوس مربعی داریم که یک «کشتی بزرگ قرمز»، دو «کشتی متوسط نارنجی» و سه «کشتی کوچک سبز» در آن مخفی شده‌اند. می‌خواهیم مخفی‌گاه این شش کشتی را پیدا کنیم.

۲. رقم‌های بیرونی اقیانوس، می‌گویند چند خانه از آن سطر یا ستون، با کشتی پُر شده است.

۳. هیچ کدام از کشتی‌ها، کج (مورب) مخفی نشده‌اند.

۴. کشتی‌ها باهم همسایه نیستند! حتی گوشه آن‌ها هم نزدیک یکدیگر نیست.

رقم ۲ می‌گوید: ۲ خانه از این کشتی با کشتی پُر هستند و ۳ خانه دیگر بیک‌خانه‌ای هستند (یعنی آب‌های آزاد).



پیشنهاد می‌شود که

❖ به خانه‌های «راهنما» دقت کنید تا بتوانید به کمک آن‌ها وضعیت خانه‌های اطراف‌شان را مشخص کنید. معمولاً در هر ناویاب، وضعیت بعضی از خانه‌ها از همان اول برای تان مشخص شده است که به آن‌ها «راهنما» می‌گویند.

❖ به شکل و رنگ پُرشدگی خانه‌های راهنما دقت کنید چون در صحیح بودن جواب‌تان تأثیر دارد.

❖ ناویاب یک معمای منطقی است، پس هیچ وقت وضعیت خانه‌ها را حدس نزنید! هیچ علامتی را هم بدون دلیل روی کاغذتان نگذارید! فقط «منطقی» فکر کنید تا وضعیت قطعی بعضی خانه‌ها را پیدا کنید. بعد به همان خانه‌هایی که وضع‌شان را معلوم کردید، دقت کنید تا با کمک آنها کم‌کم وضعیت خانه‌های دیگر را هم مشخص کنید.

❖ خانه‌هایی را که مطمئن هستید هیچ کشتی‌ای در آن‌ها نیست، با ضریب‌دار علامت آب () مشخص کنید.

❖ خانه‌هایی را که مطمئن هستید باید پُر باشند ولی شکل پُرشدگی‌شان هنوز برای تان مشخص نیست، فعلاً با یک خال سیاه، مشخص کنید.

❖ برای حل معمای ناویاب، از مداد نرم و پاک‌کن مرغوب استفاده کنید.

❖ «اطلاعات بیشتر» و «نمونه‌های تمرینی ناویاب» را در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی جستجو کنید.

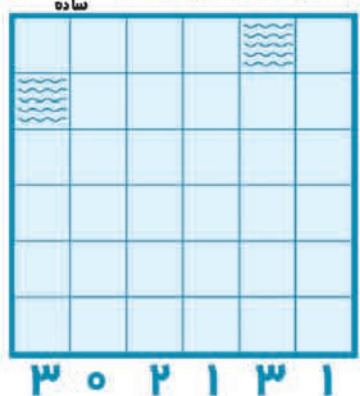
❖ برای اینکه قوانین ناویاب را بهتر درک کنید، به «نمونه حل شده» دقت کنید و دلیل هر عملیات را با خودتان مرور کنید.

کوثر حسین پور
برنده مسابقه شماره ۱۵ ساله از مشهد

نام برندگان و عکس پاسخ‌شان در کانال تلگرام @HASHTAKU

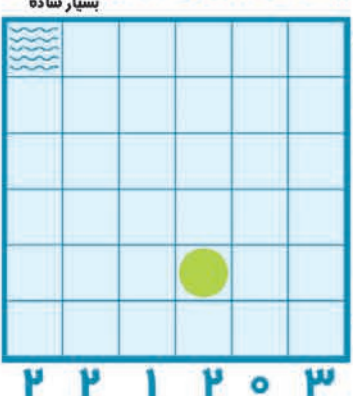
برای دریافت جایزه با برندگان تماس گرفته خواهد شد.

مسابقه شماره ۴



کشتی بزرگ
کشتی متوسط ...
کشتی کوچک

مسابقه شماره ۳
بسیار ساده



کشتی بزرگ
کشتی متوسط ...
کشتی کوچک

از هر پاسخ صحیح که واضح و خوانا باشد عکس بگیرید و در تلگرام به شماره ۰۹۳۶۴۳۷۴۱ به همراه نام و نام خانوادگی و سن و شهرتان ارسال کنید.

حالا مشخص است که کشتی متوسط نارنجی دیگرمان هم (که ۲ خانه جا لازم دارد) فقط می‌تواند در سطر اول قائم شده باشد. آن را می‌کشیم و زیر جدول خطش می‌زنیم.

اما رقم ۳ کنار سطر اول می‌گوید: این سطر باید ۳ خانه پُر داشته باشد. پس یکی از کشتی‌های کوچک سبزمان هم پیدا شد. خطش می‌زنیم.

ستون سمت چپ هم دو خانه خالی دارد و زیرش رقم ۲ نوشته شده. پس جای دو کشتی کوچک سبز دیگر را هم پیدا کردیم. آنها را هم از زیر جدول خط می‌زنیم.

دیدید؟ حل کردن معمای «ناویاب» به همین راحتی است. فقط باید منطقی باشید و برای هر حرکتی دلیل داشته باشید. خیلی از کودکان و نوجوانان سراسر جهان در حل کردن این سرگرمی و دیگر سرگرمی‌های «منطقی»، مهارت دارند.

فقط ۲ خانه پُر باید در این ستونی که با فلش نشان دادیم باشد. پس حالا که هر دو خانه‌اش پیدا شده، باید بقیه خانه‌ها را ضریب‌دار بزنیم.

کنار سطر آخر رقم ۱ می‌بینیم. یعنی این سطر فقط یک خانه پُر دارد که قبلاً پیدا شده. پس باید بقیه خانه‌های این سطر را ضریب‌دار زد.

«کشتی قرمز بزرگ»، سه خانه جا لازم دارد. پس فقط می‌تواند در ستون سمت راست که زیرش رقم ۴ نوشته شده قائم شده باشد. پس آن را در جدول می‌کشیم و زیر جدول خطش می‌زنیم.

کنار سطر چهارم رقم ۱ آمده! یعنی فقط یک خانه در این سطر باید پُر باشد. پس حالا که همان یک خانه هم قبلاً پُر شده، بقیه خانه‌های این سطر ضریب‌دار می‌خورند.

حالا بیا ببینیم این معمای ناویاب را در ۱۰ مرحله باهم حل کنیم. راهنمایی‌های اولیه می‌گویند: یکی از خانه‌ها «آب» است و یکی از خانه‌ها تکه‌ای از «کشتی متوسط نارنجی» است.

اول باید تمام سطر و ستون‌های صفر را ضریب‌دار بزنیم. چون این خانه‌ها هیچ کشتی‌ای ندارند.

کشتی متوسط نارنجی را فقط یک جور می‌شد کامل کرد! پس تکه دومش را کشیدیم. حالا که جای یکی از کشتی‌ها کشف شد، باید زیر جدول خطش بزنیم.

قانون ناویاب گفته: «هیچ کشتی‌ای نباید همسایه داشته باشد» پس خانه‌های اطراف این کشتی نارنجی را ضریب‌دار می‌زنیم.